

تجاوز جنسی، تاثیرات ویرانگر و راه‌های مقابله

دوشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱

ارژنگ بامشاد

این روزها باز موضوع تجاوز جنسی فضای رسانه ای ایرانیان را پر کرده است. تجاوز ۱۲ مرد متجاوز به زنان در باغی در خمینی شهر اصفهان، تجاوز ۵۰ نفر به زنی در روستای قوژد در کاشمر، و تجاوز به پزشک جوان و یک دختر در استان گلستان، ابعاد خطرناک و نگران کننده ی جنایت تجاوز جنسی را در صدر اخبار و گزارشات قرار داده است.

در هر دو مورد اول مردان متجاوز، "طعمه" های خود را شکار کرده، همسرانشان را در بند کرده، با موبایل هم پالکی هایشان را خبر کرده اند تا در تجاوز به "طعمه" ی شکار شده، با آن‌ها همراهی کنند. تصور چنین حدی از حیوان صفتی، بیرحمی و شقاوت جنسی، تکان دهنده هست. وقتی چنین حوادث دهشتناکی را مرور می کنیم، به جامعه ای می رسیم که دو سال پیش، موضوع تجاوز به دختران و پسران جوان در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها، به همت رشادت و جسارت قربانیان، به گوش جهانیان رسید. روشن شد با حکومتی سر و کار داریم که از تجاوز جنسی به عنوان کثیف ترین و درهم شکننده ترین ابزار شکنجه روحی و جسمی استفاده می کند. بعد از آن ده ها زن زندانی اسارتگاه های جمهوری اسلامی، لب به سخن گشودند و از تجاوز جنسی سازمان یافته در زندان های جمهوری اسلامی سخن گفتند.

سکوت خبری اولیه و سپس، نحوه سخن گفتن امام جمعه و فرمانده نیروی انتظامی خمینی شهر و یا سخنان رئیس دادگستری استان گلستان که می گوید: «در بعضی جنایات عامل اصلی خود قربانی است»، این ظن را تقویت می کند که جریاناتی از وابستگان دولتی، اگر خود سازمانده چنین جنایاتی نباشند، حداقل با موضع گیری هایشان متجاوزان جنسی را آشکارا مورد حمایت قرار می دهند. دستگیری زن جوان قربانی تجاوز کاشمر و فشار بر او برای دست کشیدن از شکایتش، نشان از آن دارد که مقامات قضائی و استانی تلاش دارند تا پرونده این تجاوز را به گونه ای به بایگانی بسپارند. زیرا مطرح شدن این پرونده ها، ممکن است سرنخ هایی از دخالت مقامات دولتی در تجاوزات جنسی را آشکار سازد. در سال های پیش وقتی ماجرای کشتن زنان توسط خفاش شب کشف شد، در پایان روشن گردید که این جنایات علیه زنان، جنایاتی سازمان یافته توسط باندهای از حکومتیان بوده است. اکنون نیز نمی توان از احتمال این که باندهایی از حکومتیان در سازماندهی و تشویق به تجاوز جنسی نقش داشته اند، به راحتی گذشت.

مقایسه ی رسانه ای شدن موضوع تجاوز جنسی در بازداشت گاه های

جمهوری اسلامی و اکنون در خمینی شهر و کاشمر و گلستان، نشان می دهد که این اقدام ضدانسانی و کثیف، جزئی از فرهنگ مردسالارانه و قدرت گرائی است که جامعه را در چنگال خود گرفته و توسط قدرت مسلط حکومتی حفاظت، حمایت و بازتولید می شود. همین قدرت مسلط، وقتی هم که مجبور می شود در مورد تجاوز جنسی خمینی شهر سخن بگوید، بی حجابی و یا بدحجابی زنان شرکت کننده در یک مراسم جشن تولد، عامل "تحریک" متجاوزین می داند. و یا وقتی که در باره علت عدم رسیدگی به تجاوز گروهی در کاشمر سخن می گوید، از نبود دلایل کافی و یا عدم وجود شاکی خصوصی سخن به میان می آورد. از این منظر، قدرت مسلط، تجاوز جنسی را امری خصوصی و شخصی می داند و نه اجتماعی. آن را تعرضی به امنیت اجتماعی تلقی نمی کند، برایش حفظ کرامت و حرمت انسانی ارزشی ندارد. کافی است طرف، زن باشد تا تعرض و تجاوز به او مجاز تلقی شود. بگذریم که تجاوز به پسران جوان نیز در این جامعه امر غریبی نیست. اگر نتوان با چند شاهد "عادل" عمل تجاوز جنسی را اثبات کرد، آنوقت باید تقاص هم پس داد.

تنها قدرت مسلط نیست که تجاوز را امری عادی و قربانی را مقصر و عامل "تحریک" می داند. بلکه فرهنگ مسلط بر جامعه ی بشدت مردسالار نیز، در نگاه اول به قربانی مشکوک می شود. با هزاران سؤال بی جواب که چرا آنجا بوده اند؟ چرا تنها رفته اند؟ چرا در شب حرکت کرده اند؟ و هزاران چرای دیگر. گویا در جامعه ای قرون وسطائی زندگی می کنیم. این چراها آنقدر زیاد می شوند که گاه قربانی ترجیح می دهد لب فرو بندد و با درد جانسوز درون خود بسوزد. و زمانی که کسی شهادت مطرح کردن تجاوز را داشته باشد، و ماجرا علنی و عمومی شود، آن وقت طرد قربانی آغاز می شود. در میان خانواده، اقوام، دوستان و آشنایان، به قربانی به دیده ی طاعون زده و جذامی نگریسته و به لکه ی ننگ خانواده تبدیل می گردد. حمایت عمومی و خانوادگی از او سلب و به یک باره در شرایط بحران روحی ناشی از رنج تجاوز، در میان زمین و هوا رها می شود. بی پناهی به سراغش می آید. تنهایی گریبانش را می گیرد. ترس از آفتابی شدن، زندگی اش را به زندانی عذاب آور تبدیل می کند. دچار افسردگی می شود و گاه بعنوان آخرین چاره دست به خودکشی می زند، البته اگر توسط فامیل های "غیرتمند" قبل از آن کشته نشده باشد.

برای خروج از این حلقه شوم مرگ آفرین و برای رهایی از این فرهنگ خشن مردسالار مورد حمایت و تشویق استبداد دینی حاکم چه باید کرد؟ مگر می توان به این حد از پستی و دنائت تن داد که قربانی تجاوز، یک بار و یا بارها مورد تحقیر و توهین قرار گیرد؟ آیا نمی تون از چرخه ی معیوب قربانی کش رهایی یافت. آیا سرنوشت یک ملت آن است که در چنین شرایط حیوانی مردسالارانه ی مورد حمایت قدرت مسلط زندگی کند و دم فروبندد؟ حاکمیت اسلامی آنچنان باید ها و نباید های شدید و عرصه های ممنوعه ای بر جامعه حاکم کرده است که زندگی نرمال و انسانی را در هم می ریزد. آن ها مدام علیه فرهنگ غربی و غیراسلامی

سخن می گویند. اما از کنار این حقیقت به راحتی می گذرند که در کشورهای اروپائی که دولت در زندگی خصوصی مردم دخالت نمی کند و روابط مردان و زنان و دختران و پسران، روابطی است انسانی توأم با احترام به شخصیت طرف مقابل، شاهد این حجم از تجاوز جنسی و ناهنجاری های اجتماعی نیستند. جامعه ی تحت حکومت دین، به دلیل ناهمخوانی اش با زندگی امروزی و مدرن، تحت شدیدترین فشارها و کنترل ها و دخالت های بی شرمانه در خصوصی ترین عرصه های زندگی مردم است و از این رو در بسیاری از حوزه ها به سرحد فروپاشی نزدیک شده است. صدر نشین بودن ایران بلحاظ تعداد معتادان، قتل های ناموسی گسترده، تجاوزات جنسی هر روزه و بی رحمانه، و بسیاری ناهنجاری های اجتماعی دیگر، از نتایج مستقیم دخالت استبداد دینی در زندگی اجتماعی مردم است. روشن است که نمی توان و نباید به این شرایط تن داد. نباید اجازه داد که این وضعیت تداوم یابد. برای خروج از این وضعیت در گام اول باید از قدرت حاکم دست شست. امید به آن که این قدرت راه چاره ای بیابد، امید عبثی است. تنها کار حاکمان اسلام پناه این است که متجاوز جنسی که خود بازتولید سیستم حاکمان است را بگیرند و به چوبه های دار بیاویزند و روز از نو و روزی از نو را از سر بگیرند. این را سی و دو سال است که تجربه می کنیم. پس برای خروج از این وضعیت چه باید کرد؟

اول - باید اخباری از این دست را بسرعت رسانه ای کرد. نباید گذاشت چنین اخبار دهشتناکی در یک محله، در یک روستا، در یک باغ و در چهاردیواری خانه های قربانیان و حتی در راهروهای دادگاه های رژیم اسلامی محبوس بمانند. باید چنین اخباری را به گسترده ترین شکل ممکن پخش و همگان را نسبت به آن ها آگاه کرد و هر اقدام و گام حکومتیان را به نقد و بررسی کشید. حالا دیگر در شرایطی زندگی می کنیم که دولت ها قادر نیستند دیوارهای سانسور خود را بالا بکشند و از درز اخبار جلوگیری کنند. باید با چشمانی باز و گوش های تیز هر خبر و حادثه ای را دنبال کرد. می توان به اشکال گوناگون به سراغ قربانیان رفت، پای درد دل هایشان نشست و از درد و رنج شان نوشت.

دوم - افشای جنایت تجاوز جنسی و بازگوئی ظلمی که بر فرد می رود، می تواند فضای سنگین و مردسالارانه را در هم بشکند. از این رو ایجاد شرایطی که شهادت افشای جنایت از سوی قربانیان صورت بگیرد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. باید فضائی ایجاد کرد که قربانیان تجاوز جنسی بتوانند لب به سخن بکشایند. همین که زن جوان مورد تجاوز واقع شده ی کاشمیری لب به سخن گشوده، گام بسیار بزرگی برداشته است. باید این اقدامات را تشویق کرده و مورد حمایت قرار داد. باید در فضای رسانه ای شرایطی ایجاد کرد که وقتی قربانی تجاوز لب به سخن می گشاید، مورد حمایت قرار بگیرد نه مورد شماتت. می توان از طرق گوناگون، با اتکا به جوانان فامیل و با استفاده از هزاران امکان ارتباطی، به حمایت از قربانیان شجاع پرداخت و

دیگران را نیز تشویق کرد تا با قدرت و شهامت از رنجی که بر آن ها رفته سخن بگویند. باید دیوار خودسانسوری نهادینه شده در جامعه برای قربانیان تجاوز جنسی را در هم شکست. دیوارسکوتی که متجاوزین جنسی روی آن سرمایه گذاری می کنند.

سوم - درد جانکاه تجاوز جنسی را تنها قربانیان این جنایت درک می کنند. آن ها در شرایط روحی بسیار شکننده ای قرار دارند. آن ها به کمک روانشناسان و روانکاوان مسئولی نیاز دارند تا قدرت تسلط بر خود را به آن ها بازگردانده و اعتماد به نفس لطمه خورده شان را ترمیم کند. اما جدا از کمک روانشناسان و روانکاوان، ارتباط درونی و تنگاتنگ قربانیان تجاوز می تواند آن ها را در فضای یکسانی قرار دهد تا از دردهای خود، از رنج های خود و از نگرانی ها و دلهره های خود با همدیگر سخن بگویند. این سخن گفتن ها، دردهای آن ها را کاهش می دهد. توان فردی شان را در یک جمع تقویت می کند و اعتماد به نفس شان را بالا می برد. ایجاد گروه های همیاری در میان کسانی که مورد تجاوز واقع شده اند، قدرت اعتراض آن ها را نیز افزایش داده و برای قربانیان جدید هم فضائی ایجاد می کند که دیوار خودسانسوری و سکوت را بشکنند. چنین گروه های خودیاری می توانند به تدریج فضای مردسالارانه و نگاه های عقب مانده و قربانی کش در جامعه را به تدریج دگرگون سازند.

و نکته ی آخر این که در جامعه ای زندگی می کنیم که استبداد دینی، بسیاری از ارزش های انسانی را متلاشی کرده است. کرامت و حرمت انسانی را به حراج گذاشته است. احترام متقابل و روابط اجتماعی سالم و انسانی را بازاری کرده است. در چنین شرایطی که قدرت مسلط ارکان پایدار زندگی اجتماعی و انسانی را در هم ریخته است، این وظیفه مردمان آگاه و شجاع است که با ایجاد شبکه های اجتماعی خودیاری، دفاع از شرافت و کرامت انسانی و فرهنگ همزیستی مسالمت آمیز را بر عهده بگیرند. این برخانواده هاست که فرزندان خود را در این راستا تربیت کنند. نباید اجازه داد که حاکمیت اسلامی بیش از این به تخریب بنیان های زندگی انسانی در کشور ادامه دهد. چنین نهادهای خودیاری توده ای می توانند نطفه های تشکل های توده ای باشند که فرهنگ حاکمیت مردمی را تمرین می کنند.

۳۰ خرداد ۱۳۹۰ - ۲۰ ژوئن ۲۰۱۱